

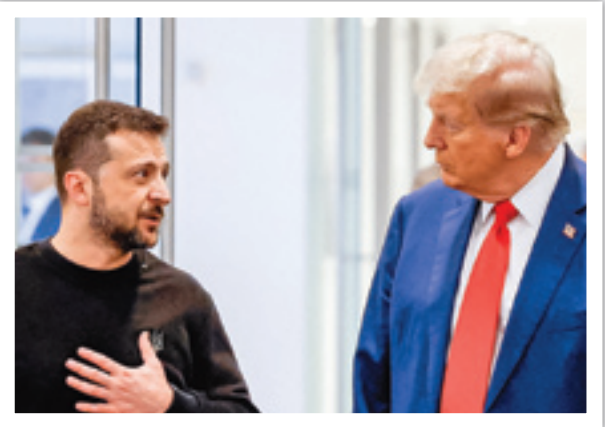
امریکای ترامپ هم به اوکراین کمک نظامی می کند

نویسنده: سم اسکوف

دونالد ترامپ در شرایطی مدعی است که واشینگتن از تأمین مالی جنگ اوکراین دست کشیده که شواهد نشان می دهد، واقعیت پیچیده تر از اظهارات ترامپ است. رئیس جمهور ایالات متحده اخیراً در جریان نشست‌ی در کابینه، یک دستاورد مهم را جشن گرفت. به گفته او، امریکا دیگر هیچ بودجه‌ای برای دفاع اوکراین در برابر روسیه تأمین نمی کند. ترامپ گفت: «ما دیگر درگیر تأمین مالی اوکراین نیستیم و تلاش می کنیم تا به جنگ و کشتار در اوکراین پایان دهیم. از این رو، ما میلیون ها و در نهایت میلیارد‌ها دلار به کشورهای عضو ناتو و موشک و تجهیزات نظامی می‌فروشیم و آنها کل جنگ را تأمین مالی می کنند. ما هیچ چیزی را تأمین نمی کنیم. فکر می‌کنم این نکته مهمی است.» اما واقعیت این است که حرف ترامپ نه صددرصد غلط و نه صددرصد درست است. طبق گزارش‌های دولتی و تحلیل‌اندیشکده‌ها، امریکا همچنان میلیارد‌ها دلار برای اوکراین هزینه می کند که این موضوع هم در حوزه نظامی و هم در حوزه غیرنظامی، هر چند با کاهش قابل توجهی در برخی بخش‌ها همراه است.

تزریق بودجه از مسیر کنگره

بخش عمده کمک‌های امریکا به کی‌یف از طریق پنج لایحه عظیم کنگره تأمین شده که در مجموع ۱۷۵ میلیارد دلار ارزش دارد. از این مقدار، ۱۲۸ میلیارد دلار مستقیماً صرف حمایت از ارتش و جامعه مدنی اوکراین شده است (طبق گزارش اندیشکده «شورای روابط خارجی») بقیه بودجه صرف اهداف ثانویه مرتبط با جنگ روسیه علیه اوکراین شده است، مثل کمک به کشورهای همسایه یا تقویت حضور نظامی امریکا در اروپا. از ۱۲۸ میلیارد دلار، حدود ۷۰/۶ میلیارد دلار به ارتش اوکراین اختصاص یافته که عمدتاً در قالب ارسال سلاح و مهمات بوده است. ایالات متحده این کمک‌ها را از سه مسیر



تأمین می کنند:

اختیارات برداشت ریاست جمهوری (PDA): خرید سلاح‌های جدید برای جایگزینی سلاح‌هایی که از انبار امریکا به اوکراین فرستاده شده‌اند.

برنامه ابتکار کمک امنیتی به اوکراین (USAI) دوام ترامپ جان سالم به در برده‌اند؛ طبق یک تحلیل نیویورک تایمز، ۹۱ درصد کمک‌های انسانی به اوکراین پرداخت نشده‌اند. این کمک‌ها شامل پروژه‌هایی مثل برای کی‌یف می‌خرد. در کنار اینها اوکراین خودش هم از طریق دیگر شرکای غربی تسلیحات تهیه می کند. بخش باقیمانده از ۱۲۸ میلیارد دلار به برنامه‌های انسانی و بودجه‌ای اختصاص یافته است. این پول به اوکراین کمک می کند حقوق آتش‌نشنان، معلمان و کارکنان دولتی را بپردازد و در نتیجه فشار بودجه‌ای ناشی از افزایش شدید هزینه‌های نظامی کمتر شود. ترامپ درست می‌گوید که کنگره در دوره



ترامپ درست می‌گوید که کنگره در دوره دوم ریاست جمهوری‌اش بودجه نظامی جدیدی برای اوکراین تصویب نکرده است، اما این به معنای توقف هزینه امریکا نیست و هر چند بودجه جدیدی تصویب نشده است، اما بخش بزرگی از تعهدات گذشته هنوز خرج می‌شود

شلیک به پای «پیمان ابراهیم»

حمله رژیم صهیونیستی به خاک قطر روند عادی سازی را شکننده تر می کند



این بود که حتی نزدیک‌ترین متحد امریکا در خلیج فارس نمی‌تواند رهبران حماس را در امان بدارد. برخی تحلیلگران معتقدند اسرائیل با این اقدام خواست عمداً مذاکرات آتش‌بس را تضعیف کند. چرا؟ چون تل‌آویو باور دارد توافق‌های میان مدت تنها به بازسازی قدرت حماس می‌انجامد. در نتیجه، حمله به قطر می‌تواند تلاشی برای برهم‌زدن روندی باشد که امریکا و دیگران پیگیری می‌کردند.

اجماع عربی و شکاف غربی

بلافاصله پس از حمله، موجی از محکومیت‌ها از جهان عرب و اسلامی به راه افتاد. عربستان سعودی، مصر، اردن، امارات و ترکیه می‌کنند. اقدام را نقض آشکار حاکمیت ملی و تهدیدی علیه ثبات منطقه خواندند. در یک نشست اضطراری، سازمان همکاری اسلامی و اتحادیه عرب با صدور بیانیه‌ای مشترک از قطر حمایت کردند و اسرائیل را مسئول عواقب آن دانستند و کمپینی از بیابه‌ها نیز در دوحه به اوج رسید. در سطح جهانی، روسیه حمله را «نقض فاحش امنیت سازمان ملل» توصیف کرد. چین نیز از اسرائیل خواست به قوانین بین‌المللی احترام بگذارد، اما در سویی دیگر، ایالات متحده واکنشی دوگانه نشان داد:



کشورهای عربی که در سال‌های اخیر با فشارهای امنیتی و اقتصادی و در سایه حمایت واشینگتن به سوی عادی‌سازی گام برداشته بودند، اکنون با موجی از اعتراضات داخلی و فشار افکار عمومی روبه‌رو هستند. حمله به قطر می‌تواند به مثابه نقطه عطفی عمل کند که روند شکننده عادی‌سازی را کند کرده یا حتی معکوس سازد و موازنه‌های جدیدی در معادلات خلیج فارس پدید آورد

آفریقا از حاشیه به متن نبرد استراتژیک جهانی

رژیم‌های ضد کمونیستی حمایت می‌کرد، در حالی که مسکو به جنبش‌های آزادی‌بخش کمک می‌رساند. با پایان جنگ سرد، آفریقا به حاشیه رفت، اما از دهه ۲۰۰۰، چین با مدل «برد-برد» وارد شد. ابتکار کمربند و جاده در سال ۲۰۱۳، با تمرکز بر زیرساخت‌ها، آفریقا را به شریک کلیدی پکن تبدیل کرد. تا ۲۰۲۵، چین بیش از ۴ هزار و ۷۰۰ شرکت در آفریقا دارد و تجارت دو جانبه به ۲۹۵ میلیارد دلار در ۲۰۲۴ رسیده است. در ژوئن ۲۰۲۵، اجلاس چین-آفریقا در پکن با حضور بیش از ۳۰ هزار شرکت‌کننده به «همکاری مشترک» تأکید کرد و قراردادهای برای معادن گنگو و بنادر کنیا امضا شد. در مقابل، امریکا با ابتکار «مشارکت برای پیشرفت جهانی» در سال ۲۰۲۲، تلاش کرد نفوذ چین را خنثی کند، اما اکنون ترامپ به تمرکز بر جداسازی از چین، آفریقا را هدف قرار داده است. در اگوست ۲۰۲۵، توافق اولیه‌ای برای تمدید «قانون رشد و فرصت آفریقا» که یک برنامه تجاری ترجیحی ایالات متحده با کشورهای این قاره است، با شرط‌های سختگیرانه‌تر در زمینه حقوق بشر امضا شد، اما منتقدان می‌گویند این تنها پوششی برای دسترسی به منابع است.

قدرت‌های منطقه‌ای نیز نقش فزاینده‌ای ایفا می‌کنند. ترکیه با سرمایه‌گذاری ۶ میلیارد دلاری در سومالی و اتیوپی، پایگاه‌های نظامی در شاخ آفریقا ایجاد کرده و به عنوان «بازیگر مستقل» ظاهر شده است. امارات با تمرکز بر بنادر جیبوتی و اریتره، نفوذ خود را در دریای سرخ گسترش داده است، در حالی که هند با خط اعتباری ۱۰ میلیارد دلاری بر فناوری و کشاورزی سرمایه‌گذاری می‌کند. روسیه هر چند ضعیف‌تر از طریق گروه واگنر در مالی و سودان حضور دارد.

آینده آفریقا در رقابت چین و امریکا

رقابت چین و امریکا در آفریقا را می‌توان در سه بعد بررسی کرد: اقتصادی، امنیتی و دیپلماتیک. از نظر اقتصادی، چین غالب است، با صادرات چین به آفریقا در سال میلادی جاری ۶۰ میلیارد دلار مازاد؛ عمدتاً در بخش‌های ساختمانی و فناوری ایجاد کرده است. پروژه‌هایی مانند راه‌آهن مومباسا-نایروبی



فرصت برای جذب سرمایه و فناوری و از سوی دیگر، خطر وابستگی و درگیری‌های نیابتی. با توجه به انقضای قانون رشد و فرصت آفریقا (AGOA) در سال ۲۰۲۵ که دسترسی به تسهیلات مالی ایالات متحده با کشورهای این قاره را محدود می‌کند، امریکا با تلاش برای بازتعریف می‌کند، بلکه آینده آفریقا را در یک جهان چندقطبی شکل می‌دهد.

از استعمار تا رقابت مدرن

رقابت برای آفریقا ریشه در دوران استعمار دارد، جایی که قدرت‌های اروپایی قاره را به مناطق نفوذ مختلفی تقسیم کردند. پس از استقلال کشورهای آفریقایی در دهه ۱۹۶۰، جنگ سرد این قاره را به عرصه‌ای برای رقابت امریکا و شوروی تبدیل کرد؛ واشینگتن از



جنگ اوکراین، تنش‌های در دریای جنوبی چین و بازگشت ترامپ به کاخ سفید، آفریقا را به عنوان یک «نقطه تعادل» برای قدرت‌های بزرگ تبدیل کرده و ترامپ با سیاست «اول امریکا» بر کاهش وابستگی به چین بر آفریقا متمرکز شده است و چین هم در حال پر کردن خلأ ناشی از کاهش تجارت با غرب است.

در سپتامبر ۲۰۲۵، آفریقا به عنوان قاره‌ای که بیش از ۱/۴ میلیارد نفر را در خود جای داده، نه تنها به دلیل ظرفیت اقتصادی عظیمش، بلکه به عنوان عرصه‌ای کلیدی برای رقابت‌های ژئوپلیتیک جهانی در کانون توجه قرار گرفته است. با پایان یافتن دوران پساکرونا و تشدید تنش‌های جهانی، آفریقا از یک حاشیه‌نشین ژئوپلیتیک به یک میدان نبرد استراتژیک تبدیل شده است. چین با ابتکار «کمربند و جاده» (BRI) که تاکنون بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری بر زیرساخت‌های آفریقایی را جذب کرده، در حال تثبیت نفوذ اقتصادی خود است. در مقابل، ایالات متحده، تحت فشار رقابت با پکن تلاش می‌کند با تمرکز بر امنیت، دموکراسی و دسترسی به منابع حیاتی مانند لیتیم و کبالت که برای گذار به انرژی سبز ضروری‌اند، جایگاه خود را حفظ کند. قدرت‌های منطقه‌ای مانند ترکیه، امارات متحده عربی و هند نیز وارد این معادله شده‌اند و با سرمایه‌گذاری‌های هدفمند در شاخ آفریقا و غرب قاره، تعادل قدرت را پیچیده‌تر می‌کنند.

این رقابت که برخی آن را «اسکریمیل یا وضعیت همدار جدید برای آفریقا» می‌نامند، ریشه در تحولات سال‌های اخیر دارد. جنگ اوکراین، تنش‌های دریایی جنوبی چین و انتخابات امریکا در ۲۰۲۴ که منجر به بازگشت ترامپ به کاخ سفید شد، آفریقا را به یک «نقطه تعادل» برای قدرت‌های بزرگ تبدیل کرده است. ترامپ با سیاست «اول امریکا» بر کاهش وابستگی به چین در زنجیره تأمین جهانی تأکید دارد و آفریقا را به عنوان منبع جایگزین مواد معدنی حیاتی می‌بیند. در همین حال، چین با افزایش صادرات خود به آفریقا که در سال ۲۰۲۵ به ۶۰ میلیارد دلار مازاد تجاری رسیده در حال پسر کردن خلأ ناشی از کاهش تجارت با غرب است.

اما این رقابت تنها اقتصادی نیست؛ جنبه‌های امنیتی و زیست‌محیطی آن نیز برجسته است. در ساحل آفریقا، رشد گروه‌های زوررستی مانند بوکو حرام و القاعده، امریکا را وادار به افزایش حضور نظامی کرده، در حالی که چین با ابتکار «امنیت جهانی» (GSI) خود،

امنیتی و اقتصادی و در سایه حمایت واشینگتن به سوی عادی‌سازی گام برداشته بودند، اکنون با موجی از اعتراضات داخلی و فشار افکار عمومی روبه‌رو هستند که هر گونه نزدیکی بیشتر با اسرائیل را هزینه‌زا و پرریسک می‌سازد. در این شرایط، برخی دولت‌ها ناچار خواهند شد موضعی محتاطانه‌تر اتخاذ کنند تا هم روابط استراتژیک خود با امریکا و اسرائیل را از دست ندهند و هم از خشم داخلی و منطقه‌ای در امان بمانند. به این ترتیب، حمله به قطر می‌تواند به مثابه نقطه عطفی عمل کند که روند شکننده عادی‌سازی را کند کرده یا حتی معکوس سازد و موازنه‌های جدیدی در معادلات خلیج فارس پدید آورد.

البته برخی بر این باورند که حمله اخیر اسرائیل به قطر نه لزوماً اقدامی یکجانبه، بلکه رخدادی هماهنگ‌شده با دست‌کم با اطلاع و رضایت ضمنی دوحه بوده است. این دیدگاه بر این فرض استوار است که قطر به عنوان بازیگری پیچیده در منطقه که هم روابط نزدیکی با امریکا دارد و هم در تعامل با گروه‌های مقاومت نقش آفرین است، می‌تواند از چنین رخدادی برای بازتعریف جایگاه خود در معادلات امنیتی و سیاسی خلیج فارس بهره‌برد. از این منظر، دوحه شاید کوشیده باشد ضمن حفظ پیوندهای استراتژیک خود با واشینگتن و نشان دادن انعطاف در قبال اسرائیل، موقعیت چانه‌زنی خود را در برابر رقبای منطقه‌ای تقویت کند. با این حال، این فرضیه با تردیدهایی جدی نیز روبه‌روست، چراکه پذیرش چنین هماهنگی‌ای می‌تواند به وجهه قطر در میان افکار عمومی عربی و اسلامی آسیب بزند و این کشور را در معرض اتهام «همدستی» با تل‌آویو قرار دهد.

به هر روی، حمله اسرائیل به قطر، رخدادی است که نمی‌توان آن را صرفاً در چارچوب نزاع اسرائیل و حماس تحلیل کرد. این رویداد نشان داد بحران خاورمیانه و تازانای عبور از مرزها و ورود به قلب کشورهای عربی خلیج فارس است. هم‌زمان، شکاف در مواضع غرب و اجماع عربی-اسلامی تازم‌ای علیه اسرائیل شکل گرفته است. اگرچه هنوز زود است درباره پیامدهای نهایی این حادثه حکم قطعی داد، اما یک نکته روشن است: دوحه پس از این حمله دیگر همان دوحه سابق نخواهد بود. قطر سعی خواهد کرد به بازیگری فعال‌تر در عرصه دیپلماسی بدل شود، اسرائیل با موج تازم‌ای از فشارها و انزوا روبه‌رو می‌شود و منطقه در آستانه تحولی تازه در معادلات قدرت قرار خواهد گرفت.

در کنیا با سدهای اتیوپی، زیرساخت‌ها را تحول داده‌اند. امریکا با تمرکز بر مواد معدنی حیاتی در قوره به ۲۰۲۵ کنفرانسی در واشینگتن برگزار کرد تا سرمایه‌گذاری در معادن زامبیا و تانزانیا را افزایش دهد. با این حال در سال ۲۰۲۴ حجم تجارت امریکا-آفریقا در مقایسه با ۲۹۶ میلیارد چین تنها ۱۰۵ میلیارد دلار بوده است. در بعد امنیتی، امریکا برتری دارد. با بیش از ۶ هزار نیرو در جیبوتی و عملیات در سومالی، چین با آموزش ۲ هزار افسر امنیتی آفریقایی در ۲۰۲۵، مدل «امنیت غیرمداخله‌جویانه» در ترویج می‌دهد برپایه‌های رویکرد مداخله‌گر امریکا، روسیه و ترکیه نیز وارد شده‌اند؛ واگنر در مالی معادن طلا را کنترل می‌کند و ترکیه پهپادهای بایرکتنار را به اتیوپی فروخته است. از منظر دیپلماتیک، چین با عدم شرط‌گذاری حقوق بشر، حمایت آفریقا در سازمان ملل را جلب کرده به نحوی که ۵۴ رأی آفریقایی اغلب با پکن همسوست.

در نهایت، رقابت ژئوپلیتیک برای آفریقا، قاره را در آستانه یک تحول بنیادین قرار داده است، جایی که نفوذ اقتصادی چین، تمرکز امنیتی امریکا و نقش تنوع‌بخش قدرت‌های منطقه‌ای مانند ترکیه و امارات، فرصت‌هایی بی‌سابقه برای بهره‌برداری هوشمندانه ایجاد کرده‌اند. آینده آفریقا تا سال ۲۰۳۰، نه در وابستگی به قدرت‌های خارجی، بلکه در دستنار رهبران محلی و ابتکارا‌نسی مانند منطقه آزاد تجاری قاره‌ای و اتحادیه آفریقا نهفته است، جایی که می‌تواند با تقویت دیپلماسی چندجانبه، بدیهی‌های خارجی را کاهش دهد، فناوری‌های سبز را توسعه بخشد و ثبات سیاسی-اقتصادی را تضمین کند. در سناریوی پایدار، آفریقا به عنوان رهبر جهانی در صادرات مواد معدنی سبز و انرژی تجدیدپذیر ظاهر خواهد شد. در حالی که مسیر تقسیم‌شده، خطر افزایش نابرابری و درگیری‌های نیابتی افزایش می‌یابد، بنابراین سیاست‌گذاران آفریقایی باید قدرت‌های بزرگ را به سرمایه‌گذاری‌های عادلانه و پایدار وادار کنند تا قاره نه به عنوان قربانی رقابت، بلکه به عنوان بازیگری مستقل و قدرتمند در نظم جهانی نوین آینده‌ای روشن را رقم بزند.